



درقا

خدایا این اطفال در دانه آنده در آغوش صد ف غمایت پرورش ده
» حضرت عبد‌البهاء «

نشریه مخصوص نونهالان بهائی

تبیه و تضمیم : هیئت نشریه نونهالان بهائی
زیر نظر مجتبه علی تربیت امری بهائیان ایران

دهمند ماه ۱۳۴۹

شماره اول - سال اول

فهرست :

- ۱ - مناجات مبارک حضرت عبد‌البهاء.
- ۲ - پیام مجتبه علی تربیت امری
- ۳ - درقا.
- ۴ - راز بزرگ
- ۵ - بهائی یعنی چه
- ۶ - کودکی حضرت ولی امراء
- ۷ - آیا میدانید
- ۸ - خودمان بازیم

پروردگارا این طفال رانح لهای بیها کن و در حدقه
میشاق نشوونما بخش و به فیض سحاب ملکوت ابھی
طراوت ولطفت ده .

مهر بانا طف صغيرم بدخول در ملکوت بکسر فرما در زينم
آسماني فرما ناسوئيم لا هوتی فرمه ظلما نيم نوراني کن
جسانيم روحاني نما ومنظر فيوضات نامتناهي فرما
تومي مقید و محسر بان .

ع ع

نوهالان عزیز

و اشاراً او لین شماره نشری مخصوص نوهالان بهائی ایران را به عنوان نور سید کان بوستان
الحمد لله ربِّكَ وَ تَهْنِيَتٌ مُّلِيكُّوكِيمْ .

تهیه و اشاراً این نشریه از جمله آرزوای دیرین و جزء اهداف این گنجنه بوده و از ده
بی نهایت خوش قفت و مسروکیم که او لین شماره هشت و کوشش عده‌ای از جوانان عزیز بهائی
 بصورت این جمیع در بیان بدست شما عزیزان میرسد .

نشریه ای را که اکنون مطالعه عجی نمایید گوینکه دارای اوراق زیادی نبوده و نظر
کوچک می‌آید ولی برای تهیه آن جمیع از دوستان شما از مدت‌ها قبل زحمات زیادی
متحمل شده و با پیشکار و همت و کوشش فراوان این نشریه خواهد بودی را برای مطالعه شما
فرایم نخواهد اند .

لجه‌های علمی تربیت امری ضمن تقدیر و سپاس فراوان از همکاران عزیز و ارجمندی
که برای وصول به این هدف یعنی تهیه و اشارا نشریه مخصوص نوهالان قبول جهت
فرموده اند امیدوار هست که این جمیع مورد استفاده کامل اطفال عزیز بهائی در اسرار
کشور مقدس ایران فرار گیرد و با استقبال و توجهی که نسبت به آن مبذول میدارد
پاداش زحمات تهیه کنندگان آزاد بدمد . برای یکیکه با افرادی که مسؤول تهیه و نگیری
و اشارا نشریه شما هستند آشنا گردید اسامی ایشان ذیلاً درج میگردد :

۱-جناب آقای فرید بزرگ‌صهبا ۲- سرکار خانم مهرشید اشرف

۳- سرکار خانم گلنار صهبا ۴- جناب آقای مهرداد امامت

۵- جناب آقای شاهکار ارجمند

لجه‌های علمی تربیت امری

ورقا



دوستان خوب و عزیزم الله اینی : اسم من ورقا است هم‌تا بحال هم ورقا بگو شtan
خورده . ورقا یعنی کبوتر و کبوتر پیام آور دوستی و صفا و مهربانی است . من امروز را خیلی
دوست دارم چون او لین روز آشنا فی ما است .

لابد از دیدن کبوتر کاغذی تعجب می کنید و پیش خودتان می گویند تا بحال کبوتر کاغذی
نماید بودیم ، البته حق باشما است ولی چون نمی توانستم حضوراً خدمت برسم از این روشیم
گرفتم تا با این وسیله پیشان بیایم .
اماید وارم شما کوچولو های مهربان بگمک من به کلیگر نزدیکتر شوید درسته های
محکم محبت خانواده بزرگ بهانی رانیرویی بیشتری بخواهد .

دوستان عزیز من هر طلاقات خود را با شما با سنا جاتی و نشین یا لوحی ساده و آمنونده
شروع می کنم . هر بار برایتان دستانهای شیرین خواهم گفت . دستانهای امری و دستانهای
از ملل مختلف جهان با بازی ؟ و سرگرمی های جالب ، امیدوارم کارهای دستی مفیدی را
که هر بار برای شما می آوریم وقت های بیکاریتان را پر کنم . دلم میخواهد هر دفعه از حیوانات

آشنا و یا عجیب و از شهرهای دور و تردیک برای آن صحبت کنم . دلم میخواهد هر بار از نهاد
را که به بهتر شدن دنیای مالگان کرده اند ، جای خوب و کتابهای خوب را بشناسیم
کنم آما دوستان خوب من تنها و بدون کمال شما هرگز باین آرزو نخواهم رسید پس
قول بد همیشد هر وقت عجیب در من دیدید مثل یک دوست خوب برایم بنویسید .
بهیشه بفکر من باشید هر وقت داستان یا شعر یا مطلب جالب دیگری در حائی دیدید
و خوشتان آمد بوسیله من بد دستان دیگران ہدیه کنیشد یادتان باشد که من کبوترم
و کارم بردن خبر و پیام جالب از دوستی بد دست دیگر است . پیام ها و نوشته های
خود را بهیشه به آدرس زیر بنویسید : با مید روزی که بازیم شمار اتفاقات کنم .

”ورقا“

آدرس : صندوق پستی « ۱۴۱۲۸۳ » صهبا

راز بزرگ



بچه‌ای عزیز : شما آن بزرگترین رازی را که نتوانید فکر کنید می‌شنوید . خودتان می‌توانید آنرا حدس بزنید ؟ بحال من آنرا برای شما می‌گویم بزرگترین راز خداوند است به میدانید که خدا وجود دارد ولی او را نمی‌بینیم . نمی‌دانیم کجا است و شکل و قیافه اش را نمی‌توانیم حدس بزنیم پس می‌توانیم بگوییم که این یک راز است ولی خوب میدانیم که او مارادوست دارد و محیب تر و زیباتر از هر چیزی است که تا حال دیده‌ایم . خوب حالا می‌خواهم برای شما بگویم که با وجود این چطوری ما اور اشناخته‌ایم و میدانیم که دوست دارد و آنها هرچند مدت یکبار فقط بخار مامی‌ایند آنها انسانی مقدّسی هستند که ظاهرشان چه کاره‌ای را بکنیم . خدا برای شناسدن خودش راهی دارد که آنهم فرستادن کسانی است که مابه آنها پیغمبر می‌گوییم .

آنها هرچند مدت یکبار فقط بخار مامی‌ایند آنها انسانی مقدّسی هستند که ظاهرشان مثل آدمی دیگر است ولی در واقع خیلی کاملاً هستند خدا آنها را برای این می‌فرستد

که هرچه او میخواهد بگویند و درباره خود خدا هم با مصحت کنند پس باین دلیل است
که ما هم اور امی شناسیم حتی شما میدانید که خداست که دنیا و خورشید و تاریکان
و ماه را آفریده می‌بینید که پرندگان و گلهای و مزارع سرسبز و زیبا و درختان و حیوانات
گربه ها، سگ ها، اسب ها و رودها همه چقدر قشنگ هستند خداوند تمام آنها را در
دوران حای بسیار قدیم آفریده و آنها را طوری ساخته که گربه ها و سگ ها و پرندگان



توانند همیشه وجود داشته باشند . برای این کار او ترتیب داده که آنها بچه دار شوند شما
حتی بچه گربه ها و جوجه پرندگان و گیاهان تازه روئیده را ویده اید . خوب آنها بچه هایی -
گربه های بزرگ و پرندگان بزرگ و درختان بزرگ هستند . من یک شعر زیبا درباره نیکه
خدا بهم چیز را آفریده میدانم و برای شما میگویم :

همه پیغمبر درختان وزیبا است همه موجودات از بزرگ و کوچک

خداوند بزرگ تهه اینها را ساخته
 همه چیز زنده و فوق العاده است
 هر چیز کوچکی که می شکند
 او زنگها ی قشنگش را ساخته
 همه چیز زیبا و فوق العاده است

کوهی باقیه ارخوانی رنگ
 رودخانه ای که جاری است
 غروب آفتاب و سپیده دم
 که آسمان را روشن می کند
 خداوند بزرگ همه آنها را ساخته

حالا بایک فست داستان که زیاد خوشحال کننده نیست میرسیم گردنخوی خوب است
 ولی اگر کاهی کارهای سخت و غم انگیز وجود نداشته باشد زندگی خیلی سکونت میشود
 اینسته موضوع های ناراحت کننده برای این پیش میاید که مردم هرفهای خدارا گوش
 نمی دهند . رستی یادم فست بگویم که چون خدا همه مردم را آفریده باو پدر هم میگویند
 همانطور که پدر و ما در شما از شما موظبت می کنند و با شما خوب و هر بان میتنند و شاهم
 آنها را خیلی دوست دارید خدا هم با همه سکه های دنیا و همانطور بزرگ ها خوب و هر بان
 است . پس اگر دیدید که کسی میخواهد در باره دیگری حرف بدی بزند فوراً بیاوش
 بیاوید که همه ما چون فرزندان خدا هستیم در حقیقت برادر و خواهریم و تمام مردم روئی میباشند
 در حقیقت یک فامیل خیلی بزرگ میشند . با وجود اینکه بعضی از آنها سیاہند و بعضی زرد
 بعضی کوتاه و بعضی بلند ، بعضی لا غر و گروهی چاق ولی همه آنها خدا را می شناسند و خدا هم برای
 همه آگاه است عده ای از مردم میگوند که بخدا اعتقاد ندارند چون نمی توانند او را بیشتر بشنید

ولی این فکر دوست نمیست زیرا همان نظرور که گفتیم خدا یک راز است پس قابل دیدن
 نمیست . چه کسی بجز خدا حی تو انت حمه چیز را خلق کند ؟ هیچ کس ویگر نمیتواند
 یک آسمان یا یک غروب آفتاب ، یک طوفان یا یک خورشید تا با ان بوجو دیاورد
 خدا میخواهد که بهمه و مخصوصاً بچه ها با هم مهربان باشند و هیچ وقت تکبی صدمه و آزار
 نرساند و همیشه بفکر یکدیگر باشند ولی حون مردم خدارانمی شنا سند حوا داشت غم انگیز
 و بد اتفاق میافتد مردم بهم بدی میکنند و همدم یکدیگر رامی کشند و این خیلی بد است .
 البته بازی و تفریح خوب است و خدا هم آنرا بد نمی داند ولی او دوست ندارد که ما
 مردم را اذیت کنیم . او همراه دوست دارد و میخواهد ما هم همینطور باشیم . در شاهزادی
 بعد می خواهیم برای این داستان بعضی از بزرگترین پیغامبران را که خداری مافرستاده بگوییم .
 حالا یکی از دعا های کوچکی را که یکی از فرستادگان خدا حضرت « بهاءالله » بجا داده
 برای شما می نویسیم . شاید اول نظر سخت بیاید ولی من پسر کوچک شش ساله ای را
 می شناسم که این دعا را از حفظ میخواند و خیلی هم قشنگ می خواند :

الما کریما ریحا توفی آن سلطانی که بیک گله ات وجود موجود گشت و توفی
 آن گرمی که اعمال بندگان بخششت رامفع نمود و خبر ات جودت را
 باز نداشت از تو سوال میکنم این عبد را فائز فرمائی باچه سبب
 نجات در جمیع عوالم تو توفی مقدار و قوانا و توفی
 حالم و دانا

بجهائی یعنی چه ؟

الله ابھی

بچه های عزیز چون به شما قول داده ام هر دفعه مقاله خوب یا نوشته خوبی در کجا
پیدا کردم برایتان بسیار مم تا شما هم از آن لذت ببرید و استفاده کنید تضمیم گرفتم نامه هایی را
که یکی از جوانان بهائی ایرانی از امریکا فرستاده بدریج برایتان نقل کنم . با خواندن این نامه
شما کم کم می توانید دیانت بهائی و دستورات و تشکیلات آنرا بشناسید و اگر مبن قول بدید
که هر دفعه آنها را بخوانید من هم به شما قول میدهم تا چند وقت دیگر حسابی بتوانید دیانت
بهائی را برکه میخواهید بشناسید و با هر که مایلید درباره آن صحبت کنید .

خودمان می توانید خیلی بہتر با این دیانت آشناسوید و بہتر حضرت بهاء اللہ را بشناسید
و با هر که مایلید درباره ایشان صحبت کنید و از همه محترم خودمان میستوانید بدانید که مقصود
از آمدن ایشان چه بوده است ، خوب حالا میرویم بر سر اصل موضوع :

میلیارد ها سال پیش خداوند بزرگ تمام عالم هستی را با تمام کوه ها و دره ها
و رو راهی قشید و با تمام گیاهان و گل ها و درختان زیباشیش و با تمام حیوانات
کوچک و بزرگ و گوناگون و با تمام آدم های زنگانیک و بلند و کوتاه هش بوجود آورد .

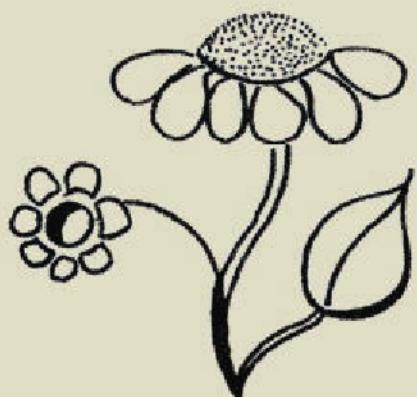


تمام این موجودات زیبا و دوست داشتنی به بحصار دسته تقسیم می شوند: اول جامد
 هاستند سلگها و کوه ها، که از همه پایین تر هستند زیرا کوچک ترین حرکت و کوچکترین
 احساسی ندارند. دوم نباتات هستند که از حادثات مقامشان محترم هست
 زیرا رشد می کنند و می توانند گیاهان دیگری مثل خودشان بوجود بیاورند.
 بعد از آنها حیوانات هستند: شیر و گاو که از نباتات هم مقامشان
 بالاتر است چون علاوه بر اینکه رشد می کنند می توانند از جانی سبایی دیگر بروند
 و یا اینکه می توانند از آنچه در اطرافشان می گذرد باخبر شوند و یا در موقع خطر فرار
 کنند و یا بدشمن خود حمله کنند و آنرا دسته سهارم انسانها هستند که از این سه دسته
 مقامشان محترم است زیرا علاوه بر تمام این کارها می توانند با نیروی عقل و شعور خود
 از اغلب موجودات برای راحتی خودشان استفاده کنند. بهمین حجت خداوند فرموده
 که انسان اشرف خلوقات است یعنی از تمام موجودات مقامش بالاتر است و

نزد خدا هم از هرچیزه دیگری عزیزتر است . بجا طریقین علاقه ای که خدا به انسان دارد
 بهبیشه اورا در موقع ناراحتی و سختی گمک می کند و راهنمایی مینماید و هر چند یکبار
 بر ایش پیغمبر فی میفرستد تا زندگیش روز بروز بهتر شود و باو بغناهند که فقط خدا گمک
 کردن او و در هر صورت از زندگی قادر است و خدا هرگز اورا فراموش نمی کند از این جهت
 تاکنون چندین هزار پیغمبر یا پیغمبر لعنی کسانیکه دستورات خدارا برای مامیا و زند آمدند
 و هر کدام دستورات مختلف و کاملاً متری آورده اند . حضرت رهباوه اللہ در یکی از کتابهای خود
 بنام ایقان میفرمایند : « اگر فکر کنیم که خداوند خورشید بزرگی است که در آسمان میدخشد
 پیغمبران هم مانند آئینه های صاف و شفافی هستند و تمام اعمال خداوند را در وجودشان
 منعکس می کنند بنابراین تنها وسیله ای که می تواند خدارا باشتنا ساند و مارا از وجود
 آن مطلع کند همین پیغمبران هستند و بس . »

خوب بچه های عزیز بقیه مطالب راجع به پیغمبران و خدارا در نامه های بعد برایتان
 خواهیم نوشت .

خدا حافظ



کودک حضرت ولی میرزا

گوهر گلستان زندگی حضرت ولی امرالله است که حضرت روحیه خانم آنرا نوشتند
وایادی امرالله جانب فیضی آنرا ترجمه کرد و اند این کتاب پر از داستانهای قشنگ
است که حالی از آنها را برای شما تعریف میکنم :

حضرت ولی امرالله در دوران کودکی خیلی زنگ و شاداب و حلاک بودند و
همیش سردسته بود ایشان بین کودکان مسلم بود و به میداشته که ایشان سردسته بهم
بچه های زنگ و بازیکن استند و هر یکی میگفت که در جمیع بچه های پسر ایشان
است گاهی چنان از پله های پائین میدویند که اطراف این خیلی می ترسیدند خلاصه بسیار
پر روح و پر حرارت و شجاع و بانگ و خندان بودند روزی حضرت عبد البهای این جمله
را برای ایشان نوشتند : « شوقی افسوسی مرد معقول است ولی زیاد میدود »
حضرت ولی امرالله آنوقت پنج ساله بودند و همیشه از پدر بزرگ خود یعنی حضرت
عبد البهای میخواستند که لوحی برایشان بنویسند و در نتیجه پاسخ ایشان زیاد این لوح برایشان نازل شد :

« ای شوقی من فرصت تکلم ندارم دست از سر بردار گفتی نویس،
نوشتم دیگرچه باید کرد حال وقت خواندن و نوشتن نویسیت هنگام

برجستن و می آمی مساجات کردن است . مساجات جمال مبارک
را حفظ کن و از برای من بخوان تا استماع نمایم و آلا فرصت پیزدیگرن »

بعد از این لوح حضرت ولی امرالله بیشتر او قات خود را به خط کردن و خواندن مساجات می نهاد
و روزی چندین ساعت باین کار مشغول بودند .

آیا میدانید؟

آیا میدانید که زراغه نمی تواند صد کنفه؟

آیا میدانید اگر کسی وقتی بد نیای میاید فقط یک چشم داشته باشد زمان در تشخیص فاصله
و مسافت است و نمیتواند برجستگی حیزه را بینند؟

آیا میدانید وزن استخوانهای کبوتر از وزن پر پا یش کمتر است؟

آیا میدانید حلزون فقط یک پا دارد و بهنگام راه رفتن روی آن سرمه خورد؟

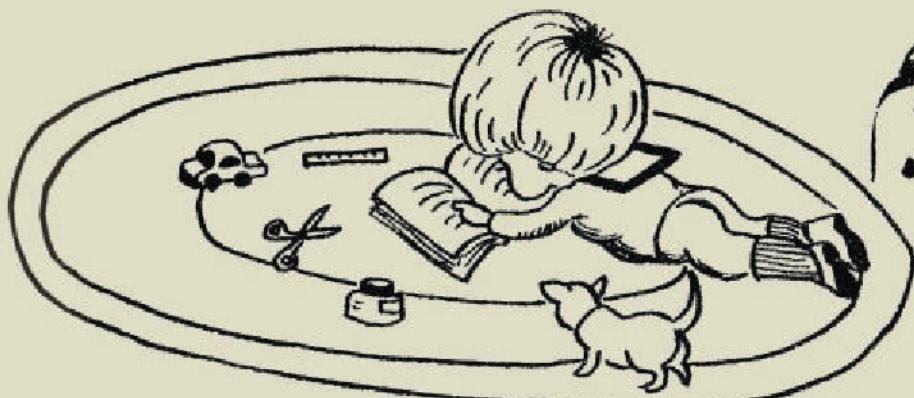
آیا میدانید هشتم طرزون روی چند پایه متوجه قرار گرفته و جانور میتواند بهنگام خطر
آنرا در کارهایش پنهان کند؟

آیا میدانید هشتم حلزون همه طرف را می بیند و اگر براثر ضربی هشتم کنده شود جای
آن چشم دیگری بوجود میاید؟

آیا میدانید سوک سپلوان ترین حشرات است و میتواند باری را که چهل برابر وزن
خودش سنگینی دارد جایگزین کند؟

اگر سوک بجای اسبی میبود و قوش هم بهین نسبت افزایش می یافتد می تواند
باری را بوزن ۵۰،۰۰۰ تن حمل کند!

خودمان بسازیم

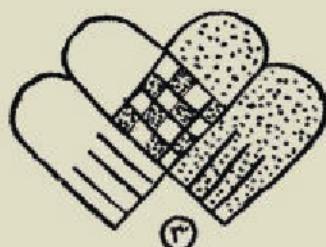
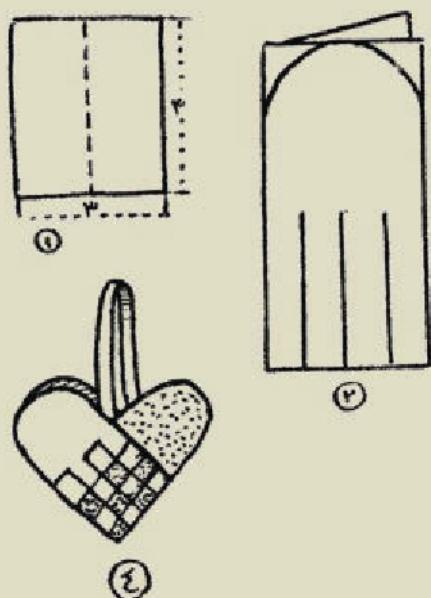


بچه های عزیز ، من خیال دارم هر دفعه طرز ساختن یک چیز فنگ را شما باد بدیم
مشلاً این دفعه هر کس که دوست داشته باشد می تواند یک کیف زیبارا که بشکل قلب
است برای خودش بسازد .

چیزی نباید که لازم دارید فقط دو یکد نامیلوں ضخیم یا پارچه رنگی است بشکل مربع و با اندازه
۳۰ × ۳۰ سانتیمتر ولی باید از دورنگ مختلف فنگ باشد مشلاً قرمز و سفید .
حالا اول پارچه یا نامیلوں مربع را از وسط تا می زنید و بعد مطابق شکل روی مستطیل که بوجود
آمده کار می کنید یعنی قسمت بالای آنرا بوسیده پرگار یا یک شیئی دایره شکل نیم دایره
می زنید و قسمت پائین آن را حم به همراه قسمت مساوی تقسیم میکنید و از آنجا خطها تا
وسط مستطیل می کشید حالا روی خط هایی که کشیده اید می بردید وقتی مربع دیگر را هم
سمین طور بریدید مطابق شکل آنها را از هم رد می کنید .

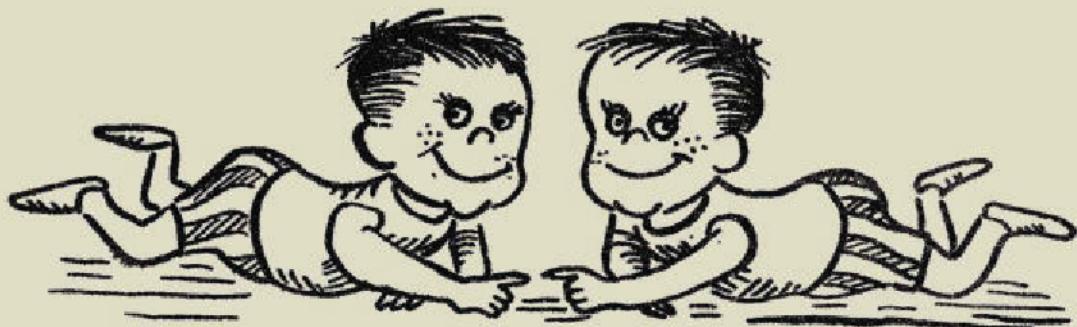
وقتی هر دو طرف را دست کردید کیف حاضر است فقط یک دسته کم دارد
که آنرا میتوانید از جنس خود کیف با اندازه ۲۰ سانتیمتر و با پهنای ۱۰ سانتیمتر بریده با
سوزن و نخ و یا چسب بکیف وصل کنید .

شکل‌های مربوط به رست کردن کیف



اگر بخواهید کیفتان قابل استفاده باشد می‌توانید دو مقصواً شکل خود کیف یعنی قلب ببرید و از داخل با آن پس بانید.

بچه‌ای عزیز این کیف را لگاه دارید بزودی برایتان یک نمای لگاه درست می‌کنیم و این کار را در آنجا به من شان خواهیم داد. «تا دیدار بعد» خدا حافظ.



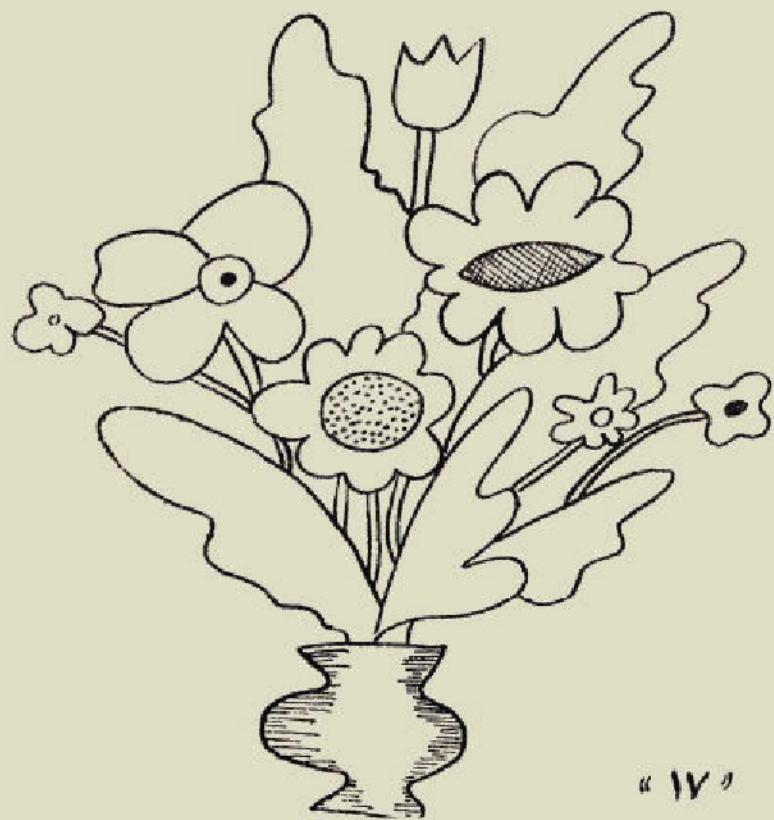
چطور ممکن است؟

که دو پسر بچه در یک روز، در یک محل و با یک نام فاصل از یک پدر و مادر متولد شده باشند و لی دو قلو نباشند؟ بتظر شما چطور ممکن است؟ جواب را در صفحه آخر پیدا کنید.

سُرگرمی

خ	م	ی	ا
ی	ر	د	ر
و	ت	و	م
ن	ط	ی	ا
د	ا	ی	ا
ز	ر	ا	ت

در جدول بالا جمله‌ای از حضرت عبد البهاء بطور پراکنده نوشته شده است. اول این جمله با «تا» شروع می‌شود و در مورد منع آزار بحیوانات است سعی کنید بیان مبارک را از ترکیب حروف جدول پیدا کنید.





روزگاری در سرزمین دور دستی امیری زندگی میکرد . این امیر پسر از هر خبر بد و خشن
 و بو شیدن لباسهای تمازه علاوه قبضه بود . هر روز جامه‌های نومی پوشید و عاقبت داشت
 ساعتی که بار بباسش را عوض کند . امیر آدم مهر بازی بود و مردم هر وقت منتو استند
 می توانستند نزد او بروند روزی از روزها دونفر شیاد تعلیل و بیکاره نزد امیر فرمتند
 و گفته نه ما می توانیم برای امیر آنچنان جامه‌های لطیف و ظریفی تهیه کنیم که تنها چیز زادگان
 و بزرگان می توانند آنرا بینند و افراد معمولی و عادی قادر به دیدن آن نیستند . امیر
 مدغیقی با خود فکر میکرد : که چیز زادگان و افزاد لایق و فرمیده چه کسانی هستند اگر کسی
 جامه مرا بینند و از آن خوشش بساید او هم مثل من چیز زاده است و گرنه از مردم
 عادی است . امیر پول زیادی به دوستیاد داد و آنگاه فرمان داد که جامه را هر چه زودتر
 برپیش آماده کنند . روزی پشت سر یهم آمدند و امیر در انتظار بود آماخبری از جامه سحرگاهی
 نشد . در حقیقت امیر متوجه شد از اینکه خودش برود و بینند که ای پارچه باقیه شده یا نه
 و با خود میگفت اگر من تو باشم پارچه را بینم چه خواهد شد ؟ اگر پارچه را بینم چیز زاده
 نیستم و شایستگی پادشاهی را ندارم فکری بخاطرش رسید بلکی از چیز زادگان که بعد

از امیر بالاترین مقام را داشت و متوجه داد که بزرگ آند و برونده و سیند که حقدار از پارچه نباشد
با قدر شده و با او گفت که میخواهم بعد از آن پارچه زیبائی است یا نه و چه موقع حاضر خواهد شد ؟
بدین ترتیب صحیب زاده بخانه آنان فرست می‌آمد پارچه بازوده کشیده آماجیح چیز نمی‌دید.

از خود پرسید پس آنها چکار می‌کنند ؟ دو شیاد جلو آمدند و گفتشند خواهش میکنیم نزدیک
بایه هستم از پارچه خوشناسان آمده است . آیا خیلی زیبا بطری نماید صحیب زاده بره بیشتر
نماید میکرد که از پارچه خوشناسان آمده است . آیا خیلی زیبا بطری نماید صحیب زاده بره میکرد
من همیشه فکر میکرم که صحیب زاده هستم آما تا حال شتباه میکرم ؟ آما کسی نماید در این پارچه
چیزی بداند . در این موقع یکی از شیادان گفت : چیزی در این پارچه نمی فرمائید قربان ؟
مش اینکه پارچه نماید مور و پسند شما قرار نگرفته ؟

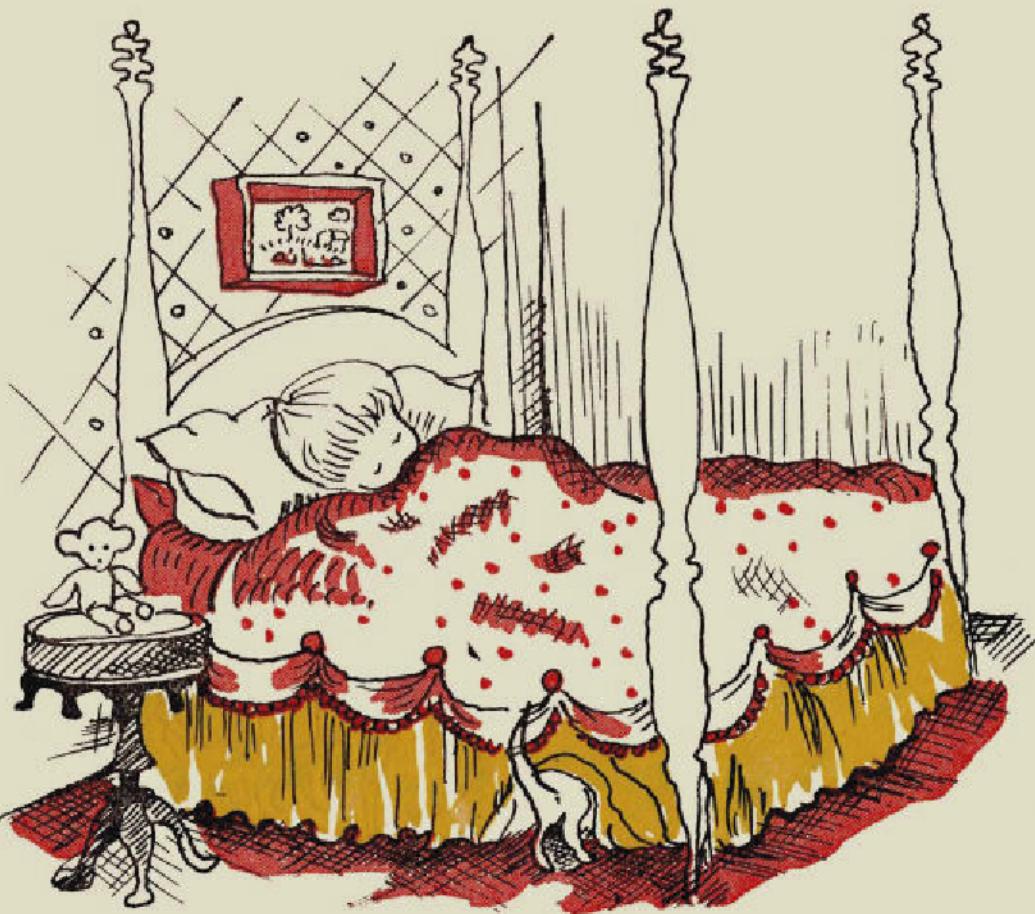
- او همه نه . نه بیچ و جه این طور نمیست واقعه زیباست خیلی خیلی زیباست من آن
با امیر گزراش خواهیم داد که این پارچه ناچه حد زیباست .

شیادان شکر کردن و از مردمایی پارچه سخن گفتهند صحیب زاده همراه بخاطر سپرده
تاریخ امیر بازگو کن و خود نزدیک فراوانی به شیادان اتفاق نمایم داد . امیر برای
اطمینان بیشتر گمی دیگر از صحیب زادگان سرشناس را باردیگر نزد آنها فرستاد و باز
همان واقعه تکرار شد و صحیب زاده از ترس تقطیع گردید که پارچه را دیده و تصدیق کرد
که پارچه واقعه زیباست و بر از نده امیر هست بزودی در تمام شهر شایع شد که قرات است
برای امیر پارچه ای با قدر شود و از آن پارچه حامده ای دوخته شود که فقط بزرگان و
صحیب زادگان می توانند آنرا بینند . تمام مردم گفتهند : ماکه صحیب زاده نیستیم
پس چیزی نخواهیم دید .

چنینکه امیر را دیدند گفته شد آیا قشنه نیست ؟
« خواهشمندیم تشریف بیاورید و از تزویج نظری با آن بیاگذرنیم . »

« تمام »





پائیزش شب شه من رفتم و خوابیدم
شب سرد شد

من پوکم را رویم دادم
با زخوابم برد

صبح شه

من راحت از تختم و آدم

نوشحال بودم

چون صبح پائیز از شب پائیز
بهر است.

صحیح پائیز از شب پائیز
از فرشین بگمان «نحوه ماله»

بچوکی عزیز فرشین بگی از دوستان خلی عزیز است که چند شتر و دستان قشنگ برای ما فرستاده شما هم از کار را بایان
برای ما بفرستید بر ترتیب چاپ خواهیم کرد.

سرزمین من هندوستان



من یک دختر کوچک هندی هستم، اسم من «شانتی» است و بیست ساله ام آم
با سس من «ساری»، است که از یک نکد پاچه بزرگ درست شده است که آزا دور خودم
پیچیده ام و به کرم بسته ام طرف دیگر شش درست چپ آوزان است من در دلکده ای
در بخش غربی که در هندوستان است زندگی میکنم . هوای آسمان خوبی گرم است . در بخش
جنوبی نی که پراز چوونات و حشی است وجود دارد مثلاً ببرهاي بخشی ، سیمونهاي خاکستری
و قرمز ، فیل ، بلنگار و مارهاي مختلف . من به پدرم «بابا» میگویم شغل او کوزه گری
است و از خاک رس که بالگای من از ساحل رو دخانه جمع میکنیم کوزه میسازد . بعد از
اینکه خاک رس را تمیز و آماده کرد آزا روی چونچ سنگی سفال گری می اندازد . چونچ را بایا پیش
می چرخاند و با دست گلها را بشلهاي مختلف در میاورد .

بعد کوزه های ساخته شده را یادداشت و با درگردی می گذارد تا محکم شود . وقتی پدرم چندین کوزه ساخت ، آنها را در یک توپی بزرگ می گذارد و بقیه آش را بهشت گاوگره میزند و بسوی کلکته راه می فرست و در آنجا کوزه هایش را در یک فروشگاه می فروشد .

من ما درم را «ما» صدای میکنم ، او موایش برآق و سیاه و چشمهاش قهوه ای است . بعضی وقتها از زمان های قدمتیم برای من قصه های قشنگی تعریف میکنند . او در روز خسی کار میکند ظرفهای غذای را آنقدر میشود تا برق بزند و از چاه برای ما آب میآورد . علاوه بر همه اینها از پیش به برایی مالبس درست میکنند . غذای ما اغلب برنج و کاری است . کاری از سبزخیات ، که با ادویه و لطف مخلوط شده درست میشود آنرا روی آتش می پزند و ما آنرا میخوریم و مزه تندی دارد بعد از کاری گلابی که شیرین است و بسیار خوشمزه ، موز و چند نوع میوه دیگر میخوریم . بهشت قبل از شروع به غذا خوردن دستهایان را می شوئیم و بعد از غذا هم دست و دانهای را می شوئیم .

در وکبدۀ ما خانۀ از کامبجل درست شده است و سقف آنها پوشایی است من با سایر دختر و پسرها درده پدرم میرویم و وقتی هوا خیلی گرم میشود برای درس خواندن بیرون زیر درختهای خرمایی میشیم . گاهی هم روی ایوان میایستیم و سر و دهای دسته جمعی میخوانیم . در آنجا خواندن و نوشتن و درسها می دیگر باید میگیریم و با هم بزبان نگلایی یا هندی حرف میزیم . یکی از سرودهای ما « سو جا راج کوماری » نام دارد که یعنی پرنس خفته ما آنرا آرام آرام و تهسته می خوانیم . در آنجا مردانی تهسته که کارشان جادوگردن مار است .



آنها از یک ده به ده دیگر می‌روند و مارها شیان را در سبد نگهداری
 می‌کشند. تمام پسرها و دخترها در ده تهاشای آنها می‌روند،
 آنها روی زمین می‌نشستند و سبده مار را جلوی خود می‌گذارند،
 وقتی شروع بناختن آنگلی ها نی لبک خود می‌کشند مارها تکان
 می‌خورند و از داخل سبد شان بریون می‌ایند و سر شان را با
 آنگل حرکت میدهند.

گاهی هم مارها با هم جنگ می‌کشند که خیلی هیجان نگیرد. آن
 آن مردان مار باز خبرها و پیزشها را که در دهکده های دیگر دیده نه

برای مامیگویند . من باعده خانواده ام برای فستیوال بکلکته میرویم . بهترین لباس هایمان را می پوشیم . لباس پدرم سفید ساده است و ما درم از زیست آلات خود استفاده میکنند کلکته پاچخت بیکال غربی است که شهر بزرگی با ساختهای نهایی بلند است . این شهر خسی شلوغ و پر از اتوبوس ، تاکسی و کامیون است و در آنجا پراز کاسکه و اراده هایی است که بالگاو کشیده میشوند و تعداد زیادی دوچرخه و اتو میل و رو به مرتفعه خیلی شلوغ است . ماز فستیوال خیلی خوشمان میاید ولی وقتی بجانه مان برسیگردیم خیلی خسته هیسم .

من ششما روی ایوان می خوابم وقتی که خودشید غروب میکند تمام قوربا غدوخها پرندۀ در راه های بیرون میانند شغالها در تاریکی زوزه میکشند و کرم های شب تاب روی درختها میرقصند و در حالیکه هناب روی دریاچه از قاده است همه بخواب میروند .



جواب جدول : تا تو ایند خاطر موری میانزارید .

جواب چطور ممکن است ؟ : آنها دو پسر بچه از شه قلوها بودند .

جه جه لک لک از چه ز رسیده ؟
 نقطه ها را بترتیب از شماره یک بهم وصل کنید تا پیشینی داشته باشد.

